

مقدمه ای بر عرفان پنج گانه در ادبیات اسلامی، ایرانی

مؤلف: غلامرضا محمدی



انتشارات آیه قلم

۱۳۹۴

سرشناسه
 عنوان و نام پدیدآور
 مشخصات نشر
 مشخصات ظاهری
 شابک
 وضعیت فهرست نویسی
 یادداشت
 یادداشت
 شماره کتابشناسی ملی

: محمدی، غلامرضا، ۱۳۵۲ -
 : مقدمه‌ای بر عرفان پنج‌گانه در ادبیات اسلامی، ایرانی
 : تهران: آمه قلم، ۱۳۹۴.
 : ۱۴۱ ص.
 : 978-600-7518-03-8
 : فیبای مختصر
 : فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است
 : کتابنامه
 : ۳۸۴۰۱۸۸ -



مقدمه‌ای بر عرفان پنج‌گانه در ادبیات اسلامی، ایرانی

مؤلف: غلامرضا محمدی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۴

صفحه‌آرایی: واحد آماده سازی انتشارات آمه قلم

امور لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سفیر قلم

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نشانی: تهران: خیابان مفتح، خیابان سمیه، روبه روی بانک ملی ایران، ساختمان ۱۱۸، واحد

تلفن: ۸۸۸۳۷۷۵۴-۸۸۸۳۷۹۳۶

نه‌رست

۷ ◀ مقدمه

۱۱ ◀ سرآغاز

۱۵ ◀ فصل اول: بررسی و شمه‌ای از تعریف عرفان اسلامی

۲۳ ◀ فصل دوم: بررسی منشأ تفکر صوفیانه و پیدایش این نگرش‌ها در اسلام

۴۱ ◀ فصل سوم: مقامات و حالت تصوف و عشق در عارفانه

۶۳ ◀ فصل چهارم: تجزیه و تحلیل درباره‌ی سیر و سلوک و مقامات و حالات

۸۳ ◀ فصل پنجم: پنج عارف و ارسته شرح

۱۴۳ ◀ کتابنامه (منابع و مأخذ)

۱- مقدمه

یکی از علومی که در پرتو درخشان آئین مقدس اسلام زاده شد و با معارف پر بار و بالنده‌ی "هستی" رشد و تکامل یافت عرفان بود که سراسر جهان ظلمانی را روشن ساخت. مسلمانان متفکر و جویندگان حقیقت و کمال انسانی را از چشمه‌ی زلال دانش و معرفت، سیراب کرده، همگان را برانگیخت که از جوانب گوناگون، در باب توحید، معنات حق و راههای وصول به حقیقت مطلق و غایت و نهایت وجود بیندیشند. تفکر کنند. عرفا با سایر طبقات فرهنگی اسلامی از قبیل مفسرین، محدثین، متکلمین، فلاسفه، ادبا، شعرا، یک تفاوت مهم دارند و آن این است علاوه بر اینکه یک طبقه‌ی فرهنگی هستند؛ بنابراین علمی به نام عرفان وجود آوردند و استادان بزرگی در میان آنها ظهور کردند و کتابهای مهمی تألیف کردند، و اندیشه‌ی علمی، دانشناسی و سیر و سلوک طریق معرفت را رشد و پرورش دادند و آن را به صورت مکتبی پر ارج و بسیار بزرگ و پهن‌آور در آوردند؛ بنابراین از این اندیشه‌ی تابناک و بین‌سیر و سلوک، یک مکتب فکری و علمی به وجود آوردند که آن را عرفان نامیدند.

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است:

الف - بخش عملی

ب - بخش نظری

بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می‌کند.

عرفان در ادبیات ما، قله‌ی برافراشته‌ای است به سوی حالات درون؛ عامل این درون‌گرایی محض و گریز از هوای زلال و ناب برون، این است که فضای بیرون بسیار وحشتناک، و تاریخ جبار و ظالم و قاهر و فاجر بود که روح به سوی مخفی‌گاههای اعماق و ژرفنای انحطاط، عقب‌رانده و از طرفی چون تاریخ به آزادی، روح بی‌اعتنا بوده ارواح آزاده، چشم از جهان خارج بستند و آزادی را در درون جست‌وجو کردند، این درون‌گرایی مفرط ناشی از سرکوبی استقلال فردی و اجتماعی بوده است.

عرفان اسلامی به کلی جنبه‌ی مثبت و پویا دارد؛ عارف می‌اندیشد و به سوی کمال می‌رود و دیگران را رهبری می‌کند؛ در عرفان اسلامی علم و دین و تقوا و اشراق و عشق به خدا و کمال مطلق یکجا جلوه می‌کند و شور و مستی و کشف و کوشش به ارمغان می‌آورد.

عارفان دانشمند و پارسایان علم و عرفای اسلامی، با استفاده از علوم و معارف اسلامی و قرآن و حدیث، بحث‌ها و گفته‌ها و عبارات زیبا و دل‌انگیز در کتابها و آثار خود گنج‌انیدند که بسیاری از آنها خصوصاً در نظم و نثر فارسی، از شاهکارهای علمی و ادبی و عرفان ایران و جهان اسلام است.

عارفان همیشه سعی دارند با کشف و شهود به حقایق برسند و به علوم ظاهر و باطن دست یابند، به این سبب می‌گویند آنچه که عالم و حکیم و فیلسوف با عقل و منطق و استدلال درک می‌کنند، آنها از راه شهود می‌بینند و معاینه می‌کنند.

بدون شک، آثار ادبی عرفانی درخشانترین و جاودانه‌ترین قسمت ادبیات ماست. عرفان در بخش عملی مانند اخلاق است، یعنی یک علم عملی است با

تفاوتی که بعداً بیان می‌شود، این بخش از عرفان (علم سیر و سلوک) نامیده می‌شود، در این بخش از عرفان توضیح داده می‌شود که سالک برای اینکه به قله رفیع انسانیت؛ یعنی توحید برسد از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی بر او وارد می‌شود، و البته همه این منازل و مراحل باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته که قبلاً این راه را طی کرده و از رسم و راه سزلها آگاه است صورت گیرد و اگر همت انسان کاملی بدرقه‌ی راه نباشد خطر گمراهی است.

عرفا از این بدان‌که ضرورتاً باید همراه نوسفران باشد گاهی به طایر قدس و گاهی به انفس نغمه‌ساز می‌کنند:

همتم بدرقه راه دین از طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
 ترک این مرحله بی‌همراهی ضرر من ظلمات است بترس از خطر گمراهی
 البته توحیدی که از نهال عالم، آله رفیع انسانیت به شمار می‌رود و
 آخرین مقصد سیر و سلوک عارف است با توحید مردم عامی، و حتی با توحید
 فیلسوف یعنی اینکه واجب الوجود یکی است نه بیشتر - از زمین تا آسمان
 متفاوت است.

توحید عارف یعنی وجود حقیقی منحصر به خداست، جز خدا هر چه هست
 «نمود» است نه «بود»، توحید عارف یعنی جز خدا هیچ نیست، توحید عارف،
 یعنی طی طریق کردن و رسیدن به مرحله‌ی جز خدا هیچ ندانستن.
 این مرحله از توحید را مخالفان عرفا تأیید نمی‌کنند و احیاء آن را کفر و
 الحاد می‌خوانند، ولی عرفا معتقدند که توحید حقیقی همین است و سایر
 مراتب توحید خالی از شرک نیست. از نظر عرفا رسیدن به این مرحله کار عقل

و اندیشه نیست، کار دل و مجاهده و سیر و سلوک و تصفیه و تهذیب نفس است. سیر و سلوک عرفانی پویا و متحرک است برخلاف اخلاق که ساکن است و می‌خواهد که انسان را تغییر دهد. بنابراین عرفان مربوط است به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان.

استدلالات عقلی، فلسفی مانند مطالبی است که به زبانی نوشته شده باشد و همان زبان اصلی مطالعه شود. ولی استدلالات عرفانی مانند مطالبی است که از زبان دیگر ترجمه شده باشد.

یعنی عارف لااقل به ادعای خودش آنچه که با دیده‌ی دل و با تمام وجود خود شهید کرده است با زبان عقل توضیح می‌دهد.

عارف به عقل فهم ناری ندارد، عارف می‌خواهد به کنه و حقیقت هستی که خداست برسد و وصل گردد و آن را شهود نماید، از نظر عارف کمال انسان به این نیست که صرفاً در ذهن خود تصویری از هستی داشته باشد؛ بلکه به این است که با قدم در سیر و سلوک به اصلی که از آنجا آمده است باز گردد و دوری و فاصله را ذات حق از بین ببرد و در بساط قرب از خود فانی به او باقی گردد.

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند
در عر سفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن نه‌راس
مرار بمهر آنکه او را نکشند

اسرار آغاز

سخن از عشق و عرفان و سرخ رنگی است، شهید و عرفان سرخ و شاهد و مشهود یکی است.

آفرین جان آفرین، پاک را آنکه جان بخشید و ایمان خاک را و به فرموده خواجه عبدالله انصاری:

آنکس که تورا شناخت جان را به کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش به شر
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند^۱
بنابراین شاهد منتظر نظاره‌ی محبت است تا به شکرانه‌ی یک دم دیدن،
جان به جانان تسلیم نماید و شیر بیش عشق - منصور حلاج - به گزاف نگفته
بود که «رکعتان فی العشق، لا یصح وضو»^۲ «بدم» بلی جز به خون دل
وضو کردن در درگاه محبوب مقبول نیست و جان با حقیقت در این راه کاری است
بس آسان، زیرا عاشق همواره در انتظار گوشه چشمی از جانب شوق است تا
مس وجود تبدیل به خاک کیمیای دوست کند.

این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست روزی رخس بینم و تسلی می‌کنم^۳
پس (انا الحق) گفتن منصورها از مجاز و گزاف نبود، برآستی از خودی خود

۱- دیوان نظامی گنجوی

۲- مناجات نامه، خواجه عبدالله انصاری

۳- دیوان غزلیات حافظ، غنی، قزوینی

تهی و خالی گشتند. در راه عشق باید از خود رست و چون مار از پوست خودی بیرون جست و مجرد گشت تا لایق جانان شد و به درگاه وصال محبوب راه یافت و گرنه با نفس که از اغیار است ماندن چگونه؟ به سرا پرده‌ی معشوق توان رسید؟

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش^۱
عارف، حق (خدا) را می‌خواند نه برای چیزی غیر حق، و هیچ چیزی را بر رفت حق ترجیح نمی‌دهد، و عبادتش حق را، تنها به خاطر این است که او شایسته عبادت است، و بدان جهت است که عبادت رابطه‌ای است شریف فی حدّ ذاته، به خاطر میل و طمع در چیزی یا ترس از چیزی یا...

مقصود این است که عارف از نظر هدف «موحد» است، تنها خدا را می‌خواهد و لکن او خدا را، واسطه‌ی نعمت‌های دنیوی و یا اخرویش نمی‌خواهد؛ زیرا اگر چنین باشد، ما ملوب با لذات او این نعمتهاست و خدا مقدم است، پس معبود و مطلب حقیق همان نعمتها هستند و در حقیقت معبود و مطلوب حقیقی نفس است؛ زیرا آن نعمتها را رای ارضای نفس می‌خواهد.
عارف همیشه از نفس که غیر است گریزان بوده و باروح که واسطه‌ی آشنایی او با عالم علوی است قصد ره یابی به حریم یار ابرار در نگاه از زبان عین القضاات گوید:

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته ایم و این هم به سدّ چیز کم به خواسته ایم
گر دوست چنان کند که ما خواسته ایم ما آتش و نفت و بوریا خواسته ایم^۲
پس شهادت برای عارف راهیست در جهت از خود رستن و به حق پیوستن، از اینرو همواره مورد استقبال مردان حق قرار گرفته، زیرا به خوبی می‌دانند که

۱- دیوان غزلیات حافظ، غنی، قزوینی

۲- عین القضاات همدانی

« آنچه نباید دلبستگی را نشاید^۱ و لبانشان همواره بدین کلام مترنم است که :

منصور وار گر ببرندم به پای دار مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست^۲

در مذهب عاشقان قراری دگر است وین باده ی ناب را خماری دگر است

هر علم که در مدرسه حاصل گردد کارگرسرست و عشق کاری دگرست^۳

۱- گلستان سعدی ، محمدعلی فروغی

۲- دیوان عبدالرفیع حقیقت ، چاپ گلستان

۳- همان